

## راه‌گشایی فلسفه هنر

### گزارش: مبینا اشرفی

اصولاً نوشتن و آمدن کلمه فلسفه در جایگاه عنوان، بحث‌های بزرگ و سنگینی را می‌طلبد که ساعت‌ها گفتگو را نیاز دارد تا بتوان فرایند قانع کردن و قانع شدن را پیمود. این سنگین کلمه بزرگ همت، که خود به تنهایی به کلان عقاید و ارزش‌ها می‌پردازد خدا نکند با دیگر مفاهیم هم مخلوط شود که گمان نکنم بتوانیم به این سرعت از آن بگذریم. اساساً فلسفه از چه چیزی سخن می‌گوید؟ مولفه‌های مادر در آن چه مفاهیمی هستند؟ فلسفه هنر چه جایگاهی در هرم انتزاعی دارد و روند شکل‌گیری اندیشه‌ها چگونه بوده است؟ این‌ها مجموعه سولاتی هستند که انجمن هنرمندان مجسمه ساز ایران را واداشت تا در عصر جمعه 13 اسفند ماه 1400 نشستی را در لابراتوار با حضور فواد نجم‌الدین، فلسفه‌پژوه و هنرمند، به میانداری آیدین باقری و روح الله شمسی زاده، پژوهشگر و هنرمندان بینارشته‌ای برگزار کند.

### فلسفه را برگزینیم یا مجسمه را؟

نسبت میان فلسفه و مجسمه شروعی تازه است برای گفتگویی متخصصانه و آکادمیک. این بحث بسیار کلی است اساساً فلسفه کلیت را می‌طلبد و دست‌اندازهای جدی دارد اما به هر حال ما می‌توانیم از هر وجهی به تبیین مجسمه بپردازیم. بحث‌های مربوط به مجسمه و مجسمه‌سازی سرعت‌گیرهایی طولانی دارد. فرم مجسمه مدام پوست می‌اندازد و موقعیت بینارشته‌ای پیدا کرده است. ما از آن جایی می‌توانیم شروع کنیم که فلسفه چگونه مجسمه را تبیین می‌کند که مولفه‌های آن را بشناسیم. سوال بنیادین و اصلی اینجا آشکار می‌شود که فلسفه یا فلسفه هنر قرار است برای ما چه کاری را انجام دهد؟ راهگشاست یا فقط بحثی آکادمیک و دانشگاهی است؟ فواد نجم‌الدین که رسالت پاسخ به این پرسش‌ها را بر دوش داشت. دو ملاحظه برای ورود به بحث انتخاب کرد و گفت: «اساساً اینکه بگوییم چیزی به نام فلسفه هست یا نه و جریان‌های فلسفی چیست؟ بحث‌های بنیادینی می‌طلبد.» از یک طرفی می‌توان گفت ساحت زیر ساخت‌های اندیشه‌های بشر چگونه بوده است. و اگر علمی به اسم فلسفه سراغ آن نمی‌رفت چه بسا خود دانش به تنهایی هم سراغی از آن نمی‌گرفت. ما بخش زیادی از فلسفه و بحث هنر را کاملاً علمی می‌دانیم. پس فلسفه چه می‌کند؟! باید شیوه اندیشه و طرح سوال و پاسخ فلسفی را تغییر بدهیم. در جهان انواع پرسش‌هایی وجود دارد که پاسخ آن‌ها فیلسوفانه است و حتی پرسش‌هایی که معنای پدیده‌ها را برای انسان تبیین می‌کند. اینکه بگوییم یک اثر چگونه برایمان قابل فهم است یک تحلیل هرمنوتیکی می‌خواهد، باید با روش‌های اکتشاف معنایی به آن پاسخ بدهیم. این جنس پرسش‌ها جذاب‌ترین پرسش‌هایی هستند که تاریخی‌اند، فلسفه نمی‌تواند به آن‌ها پاسخی درخور بدهد. اگر بخواهیم کلی‌تر بگوییم حوزه فلسفه سه حیطه مادر دارد، اولاً تعریف چیزها که همه به آن معرفت‌شناسی می‌گوییم دوماً

نحوه هستی چیزها که هستی شناسی نام دارد و ثالثاً صدق و کذب گزاره‌هایی که در ذهن ما وجود دارد. از میان دل همین گزاره‌ها و علوم است که فلسفه‌های مضاف شکل می‌گیرند و فلسفه هنر هم یکی از آن صد نوع است. البته اینجا چالشی هم پیش آمده است آیا تصور همه ما نسبت به مجسمه یکی است؟ قطعاً خیر، این تقسیم بندی که چه چیزی مجسمه است و چه چیزی در تضاد با آن یعنی نامجسمه، فلسفه آن را بحث می‌کند. مجسمه به لحاظ تاریخی و تفصیلی یک تندیس یا بت‌واره است که دورانی را طی کرده است. ما از چیزهایی در جهان مجسمه سخن می‌گوییم که عینیت فیزیکی نداشته‌اند. پس ما مجبوریم به یک سری پرسش‌های بنیادین بپردازیم، وقتی وارد هنر می‌شویم با یک بُعد برجسته طرفیم اما نکات مهم از اینجا پیدا می‌شوند که خانواده پرسش‌های بنیادین را فلسفه می‌تواند پی بگیرد. غالب دانش‌ها یک اصل موضوعی دارند، یک سری روش‌های تثبیت یافته‌ای وجود دارد. بنابراین یک جامعه شناس درس روش شناسی‌اش چیز پیچیده‌ای نخواهد بود. توصیف درختی را باید در نظر گرفت اما در حوزه هنر به اصل کلمه می‌گوییم کسی که ماده یا ماده اولیه را نمی‌شناسد حرفی برای گفتن ندارد.

ما دانش‌های مهمتری داریم. پژوهشگر ارزشمندی می‌توانیم داشته باشیم که به رسانه نگاهی ندارد ولی بسیار کتاب و مقاله نوشته است. اساساً فلسفه بنیاد نگاه‌های امروزمان را تغییر می‌دهد و در جایی می‌تواند ورود کند. باقری که پیش از آن خوب شنیده بود تا بتواند در بزنگاهی سوال خود را مطرح کند گفت: «کدام روحیه ما را به این سمت می‌برد که ما در هنر از فلسفه سخن بگوییم؟»

شمسی زاده دو مختصات برای هنر را برگزید «ما بهترین موضعی که می‌توانیم بگیریم بحث ماده و ساخت است.» وقتی هنرمندی وارد یک هنری می‌شود از همان ابتدا با چیستی روبه‌رو است. ما اصولاً از چگونگی شروع می‌کنیم، چگونه می‌شود از این برنز استفاده و شروع به کار کرد؟ پس در بطن آن چیستی به مثابه فلسفه وجود دارد. مخاطب هم دوست دارد از منظر هنری ببیند و بشنود، آن جایی که می‌توان روی آن ایستاد فلسفه و هنر است؛ معمارانی که وارد فلسفه می‌شوند، هنرمندانی که وارد فلسفه شده‌اند و امثالهم.

احتمالاً از دو طرف باید وارد این بحث شد. هر کس دیدگاه و نقدی دارد، از دید فلسفه یا از دید مجسمه. جهان به سمت مختصات رسانه در حال حرکت است.

سوالی که اینجا آیدین باقری مطرح کرد خط مشی گفتگویی تازه شد و مخاطب را فراخواند که با عینکی دیگر هم از دور نگاه کند. اگر ما مجسمه را یک بازنمود بدانیم سخن بزرگی گفته‌ایم دوره فعلی با دوره‌های قبلی تغییر زیادی نکرده است. اساساً شما تندیس‌هایی دارید که با هدف ایدئولوژیک ساخته شده‌اند. و یک وضعیت خصوصی‌تری هم وجود دارد که مختص ما نیست. ساختارها با ایدئولوژیک‌ها تعریف و بازتعریف می‌شوند، مسئله این است.

در دو دهه اخیر به ویژه فلسفه تبدیل به یک وضعیت مسئله محور شده است. منطقی که اکنون وجود دارد زور بیشتری از فلسفه دارد. هر آنچه که ما به مثابه سنت داریم همه چیز را می‌شوید، این فلسفه‌ای که ما با آن روبه‌رو هستیم شست‌وشو دهنده است تا مسئله دهنده.

## کلیدی برای قفل

طرح مسئله‌ای شده است بیاییم مطرح کنیم. تعدادی اثر ساخته می‌شوند که ما باید آن‌ها را نقد کنیم، این، کار نقد است و منتقد آن را انجام می‌دهد. چیزی تضعیف یا تقویت می‌شود این ارزش‌ها از چارچوب‌های فلسفی به دست می‌آیند. پس ما چارچوب‌های نظری را با نگاه فلسفی باید ببینیم، مسئله متریکال جدی است! ما درباره تولیداتی صحبت می‌کنیم که نوع نگاهمان را مشخص می‌کند. به فرض کسی می‌گوید من کار خود را توجیه می‌کنم به همراه ارزش‌ها و آرمان‌های خودم. فلسفه حق ندارد در مورد موارد بحث کند چون کلی است، پرسش‌های کلی دارد، طبقه، ژانر و ...

بیاییم با مثالی همراه شویم، منطقی من می‌گوید این کار باید ساخته شود اما ممکن است منطقی تو وضعیت جداگانه‌ای برای داوری داشته باشد. آنچه که ما می‌بینیم منطقی سودآوری است، من هنرمند متریکال را خوب می‌دانم، می‌دانم چگونه باید با آن کار کنم. اما داده کافی برایش ندارم!

نجم‌الدین که معتقد به آغاز انگیزشی فلسفه است می‌گوید: «فلسفه به عنوان یک انگیزش آغاز تولید اثر شکل گرفته است، و ما در آن واحد هم پژوهشگر خوبی هستیم و هم هنرمند خوبی.» اکنون در جهان وارد یک وضعیتی شده‌ایم که فلسفه را ناکارآمد جلوه می‌دهند آیا راهی وجود دارد؟

هنگامی که درباره ارزش سخن می‌گوییم سه ارزش وجود دارد، یکی ارزش هنرمندی که تا حال حاضر زنده است و بهترین نمود آن موزه‌ها و کتاب‌های تاریخ هنر هستند. ما در مواقعی از ارزش به عنوان ارزش رسانه‌ای سخن می‌گوییم. بله، در اینجا با مسئله فضا روبه‌رو هستیم. اینجا دیگر نخواهیم پرسید اول شخص چه کسی این کار را انجام داد، بهتر بگوییم، فرض کنید اشیایی در دستان شماست که می‌خواهید درباره آن‌ها سخن بگویید. ارزش‌های آن چه هستند؛ زیبا، غم‌انگیز، مسئله ما توضیح دادن متغیر است.

شیوه ادراک من از جهان مهم است. نقد تا زمانی نقد درستی است که اتصال آن برقرار باشد. نقد و اثری که نتواند رابطه‌اش را با فرم و محتوا نشان دهد، نقد نیست. شمسی زاده که در ذهن خود گفته‌ها را دسته‌بندی کرده بود وارد سخن شد و نجم‌الدین را مورد پرسشی قرار داد «من می‌خواهم در ذهنم دسته‌بندی انجام بدهم.» واقعیت قضیه این است که آیا اساساً میان نقد و زیبایی شناسی می‌توانیم مرزی را قائل شویم؟ آیا فلسفه برای من به عنوان نهاد، جنبه‌ای از زیبایی شناسی دارد؟ این ممکن است طبقه‌بندی در حوزه فلسفه و

زیبایی‌شناسی باشد البته اگر با رویکردی روبه‌رو شویم که قانع‌کننده است. یک فیلسوف می‌تواند گزاره‌ها را تحلیل کند و پیش‌برد. در جایی میان کانال فلسفه و هنر سگته‌ای رخ می‌دهد. هیچ‌زمان و دوره‌ای را نمی‌توان پیدا کرد که هنرمند از صورت‌بندی‌ها بوده‌است. هیچ‌ذهن آزاد بدون دستوری نداریم، ما دچار سوء برداشت از جریان هستیم. ما در فلسفه نباید اخلاق و ادبیات را فراموش کنیم هنرمند کار خودش را می‌کند و ما صورت‌بندی‌اش می‌کنیم هیچ‌یک از هنرمندان نیستند که بگویند ما از اسطوره هیچ نمی‌دانیم، ما پیش‌فرض‌هایی را داریم که جهان ذهنی ما را می‌سازند پس بیاییم با عینکی دیگر به هویت و چیستی فلسفه بنگریم. فلسفه کلیات را می‌گوید و فلسفه‌های مضاف جزئیات آن کلیات را. این موضوع جدی‌تر از آن است که با ساعاتی بحث حل شود باید سال‌ها اندیشید و نشست و گفتگو برگزار کرد تا قسمتی از حقیقت آن حداقل برای ما آشکار شود. این گفتگو پس از نود دقیقه مناظره و بررسی آرا در ساعت 17:00 عصر با امضا فواد نجم‌الدین به کار خود پایان داد.